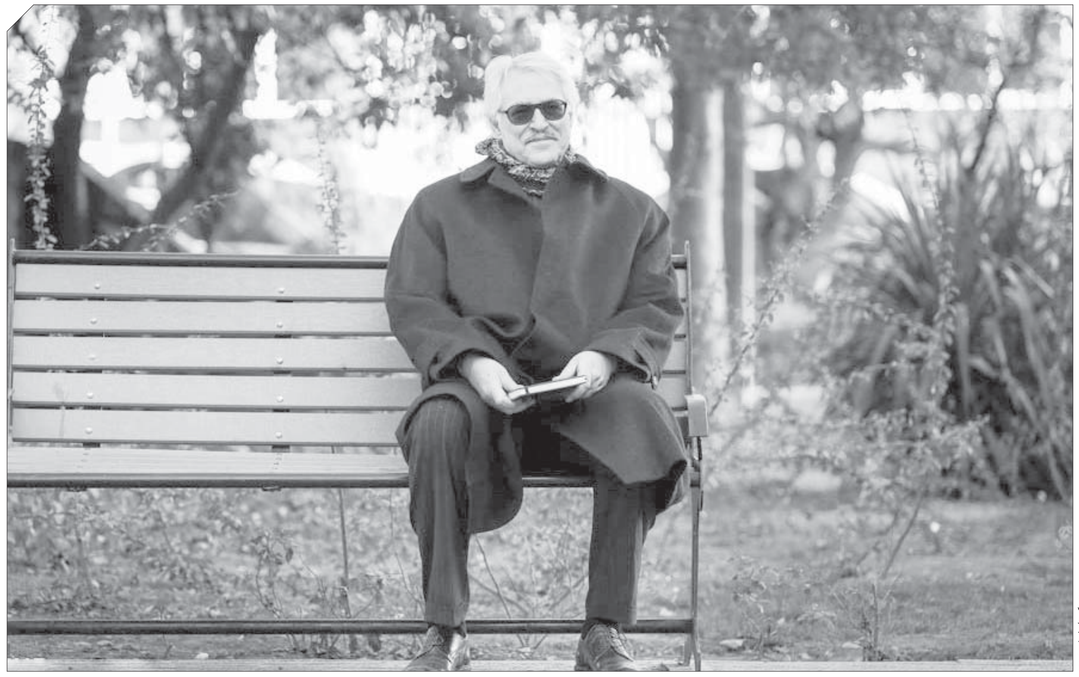

عکس: امیرحسین مهر

نقدی بر نوشته دینی‌ترکمانی درباره واکاوی اندیشه‌های سیدجواد طباطبایی

هرج‌ومرج یا توسعه؟

احسان خوشنمند-احمد بستانی

آقای علی دینی‌ترکمانی در یادداشتی در ۱۶ فروردین‌ماه ۱۴۰۲ با عنوان «تجزیه‌طلبی، تالی منطقی وطن‌گرایی شوونیستی» به زعم خود تلاش کرده تا برنامه پژوهشی سیدجواد طباطبایی را به بحث و انتقاد گذارد. در ۱۹ فروردین‌ماه احسان هوشمند باسخی به یادداشت دینی‌ترکمانی منتشر کرد و سپس در ۲۴ تیرماه دینی‌ترکمانی در یادداشت تفصیلی دیگری برنامه پژوهشی طباطبایی را بی‌توجه به نقدهای وارده توسط هوشمند، دوباره مورد نقد و ارزیابی قرار داد.

این نکته ظریف را متذکر شویم که بر خلاف رفتار حرفه‌ای، آقای علی دینی‌ترکمانی یادداشتی را که چهار سال پیش در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۹۸ در کانال تلگرامی خود منتشر کرده بود؛ یعنی مطلب قدیمی خود را برای انتشار مجدد به «شرق» سپرد. یادداشت دینی‌ترکمانی در همان زمان از طرف یکی از نویسندگان یعنی علیرضا افشاری در نوشته‌ای تحت عنوان «دینی‌ترکمانی و چشم‌پوشیدن بر علل نابرابری‌ها» مورد نقد قرار گرفته و دینی‌ترکمانی یادداشت انتقادی علیرضا افشاری را نیز در کانال خود منتشر کرد. مشخص نیست با چه انگیزه‌ای دینی‌ترکمانی مطلبی قبلا منتشرشده را دوباره برای انتشار در اختیار «شرق» قرار داده؟ دلیل این رفتار هرچه باشد، این رویه مخالف اخلاق حرفه‌ای است؛ به‌ویژه آنکه او خود اهل قلم و رسانه‌ای است!

نکته مهم دیگری که درباره این نقد باید مورد توجه قرار داد، این است که اگرچه یادداشت دینی‌ترکمانی پس از حدود چهار سال دوباره در روزنامه «شرق» منتشر شده است و در دوره ۱۳۹۸ برخی از آثار طباطبایی با بازبینی جدی منتشر شده است؛ اما او جدا از اینکه در نقد نخست خود به هیچ‌یک از آثار طباطبایی ارجاعی نداده تا مشخص شود نقد او بر کدام بخش از دیدگاه‌های طباطبایی است، حتی در چهار سال پس از انتشار یادداشت خود در کانال تلگرامی شوربختانه نکته محتوایی تازه‌ای بر یادداشت خود نیفزوده است که نشانگر این نکته عجیب است که در این دوره چهارساله دینی‌ترکمانی حتی به بازبینی یادداشت خود هم نپرداخته است. گویی در این چهار سال نیازی به مطالعه و بررسی هیچ منبعی حتی آثار جدید طباطبایی احساس نشده است؛ این نکته از این نظر حائز اهمیت است که طباطبایی در سال‌های اخیر مباحث بسیار مهم و گاه جدیدی را درباره هویت ملی و مفهوم ایران به نگارش درآورده تا بر قالب مصاحبه مطرح کرده بود.

در ادامه، یادآوری این نکته بدیهی از آرای طباطبایی ضروری است که مفهوم نژاد در فرهنگ ایرانی با مفهوم نژاد در ادبیات جدید اروپایی تفاوت اساسی دارد و این ادعا که تعبیر ایرانشهری مفهومی شوونیستی و فاشیستی است، کاملا خطاست. اگر چنین ادعایی از طرف دینی‌ترکمانی طرح شده؛ چون نویسنده نمی‌داند این مفاهیم مانند مفهوم نژاد در فارسی کهن چه معنایی دارند. حداقل دینی‌ترکمانی باید در ایران تبرءها و اقوام متفاوت (با توجه به تلقی خاص صاحبان این قلم از مفهوم اقوام ایرانی) زندگی کرده‌اند و در میان ایشان هرگز رابطه‌ای که در «نژادپرستی جدید اروپایی به وجود آمده» وجود نداشته باشد؛ بنابراین مفهوم نژاد در «به قول طباطبایی» دانشگاه ما دانشگاه ایرانی نیست؛ زیرا با کلمات خودش که مفاهیم خاص ایران است، نمی‌تواند صحبت کند؛ یعنی وقتی دانشگاه‌ها و غیردانشگاهی ما کلمه «نژاد» را به کار می‌برد، آن را از شاهنامه اخذ نکرده و نمی‌داند آنجا معنایش چیست؛ بلکه آن را در ترجمه کلمه race انگلیسی و سایر زبان‌های دیگر به کار برده است. در اروپای جدید کلمه نژاد معنای بیولوژیک مثل سفید، سیاه و... دارد؛ درحالی‌که این کلمه در شاهنامه مطلقا به معنای بیولوژیک

سیاسی و فلسفه سیاسی درباره ایران و اندیشه سیاسی ایرانیان که در کانون توجه قرار دارد و مبتنی بر نصوص سه‌گانه‌ای است که به تفصیل طباطبایی درباره آن روشنگری کرده است. درباره زبان فارسی که زبان برآمده از مناسبات طبیعی ایرانیان در دوره‌ای هزارساله بوده و به‌عنوان زبانی رایج و فرهنگی در تمام ایران، به دلیل ماهیت مناسبات اجتماعی و تاریخی در ایران رواج داشته، نیز می‌توان بسیار نوشت که اینک از توضیح آن صرف‌نظر می‌شود. تنها به بیش از چند هزار شاعر و نویسنده و ادیب سنتج‌ی و کرمانشاهی و تبریزی و اردبیلی اشاره می‌شود که پیش از برآمدن دولت مشروطه و دولت رضاشاه در سده‌های گذشته به سرودن شعر به فارسی یا نوشتن آثار متنوع به فارسی پرداختند!

۳. در بخش دیگری از نوشته دینی‌ترکمانی به کشاکش نوراثیان سنت‌ستیز و سنت‌گرایی ایدئولوژیک، سنت‌گرایی فرضیه دین‌خویی یا دوره درخشان اسلام (و البته اضافه کنیم با تجربه توسعه کشورهای مختلف با فرهنگ دینی مبتنی بر سکولاریسم سیاسی)، در دام ذات‌گرایی و تقلیل‌گرایی تناقض‌آمیز از نوع دیگر می‌افتد و بازخوانی صحیح سنت و پرهیز از تقلید از تجدد را تنها بیش‌شرط خردگرای مسئله‌گشا می‌داند. اگر امکانی برای نیل به چنین فهم عمومی‌ای با توجه به دیدگاه‌های مختلف و شکاف‌های تاریخی وجود نداشته باشد، نتیجه منطقی این دیدگاه چنین می‌شود: در سیاست‌ورزی و اندیشه‌ورزی بر همین پاشنه معیوب خواهد چرخید و امیدی به طلوع روشنایی اندیشه و دموکراسی نباید داشت. تناقض میان هدفی که طباطبایی دنبال می‌کند (ارائه راه‌حل) و منطق شکست‌خورده مقیدکردن راه‌حل به تامین قیدی ناممکن».

در هیچ کجای متن نویسنده محترم دلایل خود را برای رد ضرورت «بازخوانی صحیح سنت» و «پرهیز از تقلید از تجدد» نمی‌آورد. گویی برای ایشان بدیهی فرض شده است که باید تجدد را تقلید کرد و سنت هم نیاز به بازخوانی انتقادی ندارد! درباره تفاوت نگاه طباطبایی و آرامش دوستدار خود طباطبایی به کرات بحث کرده است و ضرورتی به تکرار آن اینجا نیست. نسبت «ذات‌گرایی» به طباطبایی به کلی نادرست است زیرا برخلاف دوستدار، طباطبایی اصلا معتقد نیست که سنت ما یکسره ضدعقلی و دین‌خو بوده است. ازقضا بازخوانی صحیح سنت قرار است به درکی متفاوت و متوازن از جایگاه سنت در دنیای جدید منجر شود که برای ما که از سنتی کهن برخورداریم ضروری است. روشن نیست که چرا و بر چه مبنایی دینی‌ترکمانی این امر را «ناممکن» تلقی می‌کند؟ از سوی دیگر، کجا طباطبایی منکر اهمیت تصمیمات سیاسی و فعالیت‌های پارلمانی و غیره شده است؟ از قضا مباحث طباطبایی درباره مجلس نخست مشروطه و دستاوردهای بی‌بدیل آن نشان می‌دهد که او به نقش نهادهای سیاسی و اجتماعی نه تنها واقف است بلکه تأکید ویژه‌ای دارد.

به نظر می‌رسد این دیدگاه نویسنده است که از نوعی تقلیل‌گرایی رنج می‌برد یعنی تأکید بیش از حد بر امور سیاسی و پرائیک و بی‌توجهی محض به مسئله خودآگاهی ملی و بازخوانی انتقادی سنت فکری. ولی حقیقت این است که این دو می‌توانند همزمان پیش بروند. می‌توان سیاست‌هایی دموکراتیک و توسعه‌گرا برای تأمین رفاه و شفافیت و توسعه متوازن پیش گرفت و درعین حال به هویت ملی و سنت فکری هم اندیشید. طباطبایی متخصص دومی بود و پروژه‌اش را به کار فکری و مسئله هویت ملی اختصاص داد. اما نه تنها با رویکردهای توسعه‌گرا و تصمیمات سیاسی خرمدنانه و مدرن مخالف نبود، بلکه همواره بر ضرورت و اهمیت آنها تأکید می‌کرد. طبیعی است که باید به تمایز کار فیلسوف و اندیشمند با سیاست‌گذار و مدیر سیاسی توجه داشت و از اولی انتظار دومی را داشتن بیجاست.

خون هزاران ایرانی نیز بر پای این اوهام جاری شد.! سرنوشت کسان بیشتری نیز در این اوهام دچار تباهی شد. بنابراین آنچه دینی‌ترکمانی در پی آن است، نسخه‌ای اقتباس‌شده از تجربه کشورهای دیگر است، بدون نیاز به شناخت و بررسی روندهای تحولات ساختاری و فرهنگی و تاریخی در ایران چنانکه قبلا میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله گفته بود شیوه اداره کشور را مانند تلگراف باید اقتباس کرد! چنین رویکردی هزینه‌های بسیاری در تأمین منافع خارجی در ایران بر جای گذاشت. اگر برای دینی‌ترکمانی اقتباس تجدد در تمامیت آن مهم است، برای جواد طباطبایی خلق دوران جدید ایرانیان توسط ایرانیان از مسیر تجارب تاریخی و فرهنگی انباشته و درک نسبت آن با اندیشه سیاسی جدید اساسی است. دیدگاه دینی‌ترکمانی بسیار عاملیت‌محور است و نقش شخصیت‌ها را برجسته کرده است. برخلاف دینی‌ترکمانی یکی از متفکران عاملیت‌محور (کنشگرمحور) یعنی دانکوارت روستو در مقاله گذار به دموکراسی آورده است، دموکراسی یک پیش‌نیاز دارد که بدون آن مراحل سه‌گانه دموکراسی‌سازی محقق نخواهد شد و اگر هم به ظاهر حادث شود، به بن‌بست و جدال منجر می‌شود و آن مقدمه «وحدت ملی» است که مقدم بر همه فرایند دموکراسی‌سازی است. از نظر رستو اولین الزام دموکراسی‌سازی روتوییسی از کردار پارلمان‌های سایر کشورها نیست. دموکراسی به این شیوه ایجاد نمی‌شود بلکه برای هر کشوری و در زمان و مکان خاص کنارها به دموکراسی وجود دارد. بدون «ملت» و احساس تعلق به ملت بدون تردید دموکراسی ایجاد نخواهد شد و اگر حرکتی صورت گیرد، به سمت تجزیه‌طلبی و مسائل قومی و نژادی پیش خواهد رفت.

ناگفهی، شاید برای مطالعات اقتصادی و تجربی بتوان میزانی از همسانی و هماهندی را برای تمام کشورها مفروض گرفت و برمبنای آن حکمی واحد صادر کرد. این کار برای مقایسه کمی روندها ضروری است. اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد فرایند متجددشدن در جوامع مختلف از مجراهای متفاوتی صورت گرفته است. بـه همین دلیل امروزه نـه از واژه مدرنیته بلکه از مدرنیته‌ها سخن گفته می‌شود. مرور اجمالی تجربه‌های ژاپن، فرانسه، بریتانیا و آمریکا می‌تواند از این زاویه صورت گیرد. یعنی توجه به تفاوت‌ها و دیگرسانی‌ها و نه لزوما یک‌دست‌کردن فرایند تجددسازی در ذیل فرمولی واحد که امروزه دفاع از آن بسیار دشوار است. این را هم باید توجه داشت که تمرکز طباطبایی درباره مدرنیتراسیون نیست بلکه درباره مدرنیته است که مفهومی است اساسا فلسفی. او (به‌عنوان مورخ اندیشه سیاسی و فلسفی) با دقت نشان داده است که نگاه جدید به جهان در دوران مدرن حاصل منازعات فکری و تاملات فلسفی بود و بنابراین در کشوری مانند ایران با سنت کهن، نمی‌توان بدون تعیین تکلیف با سنت و عناصر بنیادین آن به درکی روشن از تجدد رسید.

با این وجود، حتی از منظر مطالعات توسعه و نه لزوما با دید فلسفه سیاسی، باز هم درک منسجم از خودآگاهی ملی ضروری است و تأکید بر بی‌اهمیت‌بودن آن اندکی عجیب به نظر می‌رسد. فرانسیس فوکویاما، که با هیچ تعریفی نمی‌توان او را شوونیست یا حتی ناسیونالیست خواند، در کتاب خود «هویت» به درستی توضیح می‌دهد که کشورهای توسعه‌یافته و قدرتمند درعرصه بین‌المللی هنگامی توانسته‌اند ایفای نقش کنند که پیش‌تر به درکی نیرومند از هویت ملی رسیده‌اند. از دید او هویت ملی نیرومند پیامدهای مثبت فراوانی دارد: مشکلات امنیتی را بهتر حل می‌کند، حکمرانی خوب و کارآمدی را بالا می‌برد، توسعه اقتصادی را تسهیل می‌کند، اعتماد را افزایش می‌دهد و به دلیل تأکید بر قرارداد اجتماعی و اهلیت‌ها، به تثبیت دموکراسی لیبرال کمک می‌کند (Fukuyama, ۲۰۱۸:۱۰۷-۱۰۸). این درحالی است که کشورهایی با هویت ملی

هویت ملی و مباحث فلسفی درباره نسبت قدیم و جدید لزوما به دموکراسی منجر نمی‌شود؟ (طباطبایی اصلا از دموکراسی بحث نمی‌کند)، یا اینکه وضعیت آلمان و ایتالیای اوایل قرن بیستم با وضعیت ایران معاصر قابل مقایسه است؟ (باز هم فرضیه‌ای نادرست). از منظری دیگر، می‌توان به نویسنده محترم پاسخ داد چرا روندهای دموکراتیک امروز در آلمان، ایتالیا و اسپانیا را نتوان به هویت ملی و مبانی فلسفی-تمدنی آنها مرتبط دانست؟ برچه مبنایی باید توسعه و رفاه این کشورها را، که هویت ملی در تکوین آن نقش اساسی داشته است، نادیده گرفت؟ چرا از میان تراز طولانی این کشورهای پیشرفته فقط بر مقطعی تاریک (که حداکثر ۲۰ سال طول کشیده است) تأکید کنیم و موفقیت‌ها و پیشرفت‌های دیگر آنها را باید نادیده بگیریم؟

۱۲. دینی‌ترکمانی مدعی است: «طباطبایی (۱۳۹۸) با وجود نقد صحیح دوستدار از منظر ناسازگاری فرضیه دین‌خویی با دوره درخشان اسلام (و البته اضافه کنیم با تجربه توسعه کشورهای مختلف با فرهنگ دینی مبتنی بر سکولاریسم سیاسی)، در دام ذات‌گرایی و تقلیل‌گرایی تناقض‌آمیز از نوع دیگر می‌افتد و بازخوانی صحیح سنت و پرهیز از تقلید از تجدد را تنها بیش‌شرط خردگرای مسئله‌گشا می‌داند. اگر امکانی برای نیل به چنین فهم عمومی‌ای با توجه به دیدگاه‌های مختلف و شکاف‌های تاریخی وجود نداشته باشد، نتیجه منطقی این دیدگاه چنین می‌شود: در سیاست‌ورزی و اندیشه‌ورزی بر همین پاشنه معیوب خواهد چرخید و امیدی به طلوع روشنایی اندیشه و دموکراسی نباید داشت. تناقض میان هدفی که طباطبایی دنبال می‌کند (ارائه راه‌حل) و منطق شکست‌خورده مقیدکردن راه‌حل به تامین قیدی نامممکن».

در هیچ کجای متن نویسنده محترم دلایل خود را برای رد ضرورت «بازخوانی صحیح سنت» و «پرهیز از تقلید از تجدد» نمی‌آورد. گویی برای ایشان بدیهی فرض شده است که باید تجدد را تقلید کرد و سنت هم نیاز به بازخوانی انتقادی ندارد! درباره تفاوت نگاه طباطبایی و آرامش دوستدار خود طباطبایی به کرات بحث کرده است و ضرورتی به تکرار آن اینجا نیست. نسبت «ذات‌گرایی» به طباطبایی به کلی نادرست است زیرا برخلاف دوستدار، طباطبایی اصلا معتقد نیست که سنت ما یکسره ضدعقلی و دین‌خو بوده است. ازقضا بازخوانی صحیح سنت قرار است به درکی متفاوت و متوازن از جایگاه سنت در دنیای جدید منجر شود که برای ما که از سنتی کهن برخورداریم ضروری است. روشن نیست که چرا و بر چه مبنایی دینی‌ترکمانی این امر را «ناممکن» تلقی می‌کند؟ از سوی دیگر، کجا طباطبایی منکر اهمیت تصمیمات سیاسی و فعالیت‌های پارلمانی و غیره شده است؟ از قضا مباحث طباطبایی درباره مجلس نخست مشروطه و دستاوردهای بی‌بدیل آن نشان می‌دهد که او به نقش نهادهای سیاسی و اجتماعی نه تنها واقف است بلکه تأکید ویژه‌ای دارد.

به نظر می‌رسد این دیدگاه نویسنده است که از نوعی تقلیل‌گرایی رنج می‌برد یعنی تأکید بیش از حد بر امور سیاسی و پرائیک و بی‌توجهی محض به مسئله خودآگاهی ملی و بازخوانی انتقادی سنت فکری. ولی حقیقت این است که این دو می‌توانند همزمان پیش بروند. می‌توان سیاست‌هایی دموکراتیک و توسعه‌گرا برای تأمین رفاه و شفافیت و توسعه متوازن پیش گرفت و درعین حال به هویت ملی و سنت فکری هم اندیشید. طباطبایی متخصص دومی بود و پروژه‌اش را به کار فکری و مسئله هویت ملی اختصاص داد. اما نه تنها با رویکردهای توسعه‌گرا و تصمیمات سیاسی خردمندانه و مدرن مخالف نبود، بلکه همواره بر ضرورت و اهمیت آنها تأکید می‌کرد. طبیعی است که باید به تمایز کار فیلسوف و اندیشمند با سیاست‌گذار و مدیر سیاسی توجه داشت و از اولی انتظار دومی را داشتن بیجاست.

۱۳. در ادامه دینی‌ترکمانی می‌نویسد: «پروژه طباطبایی محافظه‌کارانه است. اگر در شرایط فعلی، وجود شکاف‌های جدی اقتصادی و اجتماعی، هویت ملی را در معرض مخاطره قرار داده باشد و اگر رفع آنها، البته به ساکن مشاهده تغییرات جدی در ساخت قدرت باشد این پروژه تجویز دیگری دارد: زمینه‌سازی هرگونه جهش توسعه‌ورزی قبلیه سیاسی. چگونه؟ ۱. فهم عظمت و شکوه ایران باستان (با ویژگی‌های فرهنگی «ماتم‌آرمانی» (فره ایزدی) و دین زرتشتی و زبان فارسی پهلوی و سپس زبان فارسی جدید آن). ۲. فهم صحیح تاریخ انحطاط ایران. ۳. فهم صحیح سنت (نقد و کلام) به نحوی که از دل آن قانون موضوعه زاده شود و در تضاد با فهم غیرتقلیدی از تجدد قرار نگیرد (۱۴ صص: راوی به ویژگی سیاسی موافق نیست». تقریر دینی‌ترکمانی از بحث طباطبایی یکسره برخطاست. خوب است پیش از ردّ کند اینکه ظرایف آن را به درستی فهمید و امانت‌دارانه تقریر کرد. نوسینده دو سطح «تغییرات جدی در ساختار قدرت» و «اندیشه‌ورزی فلسفی»، را رقیب هم قرار داده و این تقابل را به طباطبایی نسبت داده است. هر دانشجویی می‌داند این دو سطح ارتباط متقابلی دارند و در آن استدلالی دیده نمی‌شود. قدیمی‌ترین دوسطح دوره درخشان اسلام به آن اشاره کرده است که به روشنی از دو مطالعه تاریخ به‌اعتبار. در نتایج «اگر» بی‌معناست و جملات شرطی درباره گذشته از روح علمی به دور است. ممکن است کسی بپذیرد که «اگر استبداد یا کودتا نبود تداوم انقلاب سیاسی و افاق‌گرای‌های متعدد نبود» اما حتی بذیرش این گمه تخیلی مانع از تصدیق این گزاره که «بدون فرکی خاص را علت شکست این درخشان دوره ذکر نکرده باشد در جهان عالی» خواهد حذف داشته و مؤثر بوده است) نقادی کنیم و آثار و تبعات منفی آن را در اندیشه و سیاست ایران نشان دهیم. کارکرد اندیشه‌ای در منطق و قابل نقادی بوی‌گرایان (جمعیتی از احمد، شریعتی، فردید، شایگان و ترافی) بر سیاست ایرانی توسط سیاری از پژوهشگران، که از قضا با طباطبایی آموده و در کجا اشاره شده که این گروه‌ها در شکاکش با غم بودند؟ عـدم فهم صحیح سـنت در کدامیک از آثار طباطبایی مطرح شده؟ در کدام بخش از آثار طباطبایی فرجام کار ملکم‌خان و شیخ فضل‌الله یا آل‌احمد یکی قلمداد شـده است؟! استمرار گسست همراه با تداوم! نتیجه فعالیت این گروه‌ها منجر به تداوم چه چیزی بود؟ کجا طباطبایی چنین ادعایی کرده است؟ اتجه مدنظر طباطبایی بود، اتفاقا جدال بین قدیم و جدید در حوزه نظری بود که در ایران اتفاق نیفتاده بود. آن‌چنان که در غرب چند سـده قبل از انقلاب‌های نوین در اروپا رخ داده بود. این جدال را نوسنده در ادامه به مفهوم «گفت‌وگو» تغییر داده است.

۴. دینی‌ترکمانی در ادامه نوشته خود مدعی است از نظر طباطبایی، در ایرانشـهر هرگز امپراتوری در معنای قدرت مرکزی متمرکز وجود نداشـته است. به جای الگوی حکومت‌داری مبتنی بر تمرکزگرایی: ایرانشـهر دارای الگوی «ممالک محروسـه» بوده اسـت. دینی‌ترکمانی دقت لازم را مبذول نداشـته که بحث دوراسه قدرت مرکزی، تمرکزگرایی و فدرالیـسم و ممالک محروسـه در اندیشه طباطبایی دارای ظرایفی است که نوسینده متوجه آنها نشده است و بدون ذکر مسـتندات به کلی‌گویی در این موارد پرداخته که نه‌تنها غایت و منظور طباطبایی نیسـت؛ بلکه در آثار ایشـان نیز کمتر نشانی دارد. آنچه طباطبایی دنبال توضیح آن است، درک متفاوتی اسـت که نظریه‌پردازان اروپایی از امپراتوری دارند، با توجه به داده‌های تاریخی خود و سـعی کرده‌اند آن را به جای شاهنشـاهی ایرانی که معادل رایش در اندیشه هگل اسـت (که به نقل از جواد طباطبایی هیتلر آن را به کند کشـاند) و طباطبایی در کتاب دولت، ملت و حکومت قانون تعبیر دولت جان و روان را وام می‌گیرد و به کار می‌برد و وحدت کثرت‌ها را مدنظر دارد و آن را در مقابل دولت بی‌روح، تعبیر هگل درباره امپراتوری رم باستان به کار می‌برد.

۵. ضمـن اینکه برای طباطبایی مفهوم ممالک محروسـه به معـنای مدنظر دینی‌ترکمانی نبوده اسـت که با فدرالیـسم مخالفـت می‌کند که اگر چنین بـود باید با فدرالیـسم موافقت می‌کرد! مبنای مخالفت طباطبایی با فدرالیـسم برای ایران ناشی از کاربردی‌بودن این مفهوم در کشورهایی است که به‌صورت عمومی به لحاظ تاریخی، مردم و سرزمین‌های جدا از هم را به هم پیوند داده و برای وحدت بوده اسـت نه جداکردن. یعنی ظهور فدرالیسم به‌عنوان یک روش الگویی جدید اسـت که جوامع کوچک پراکنـده را در واحد بزرگ‌تری متحد می‌کرد. بنابراین در اندیشـه طباطبایی ممالک محروسه همان دولت در معنای جدید آن اسـت که قبل از آن ملتی شـکل گرفته و دولت خودش را به وجود آورده اسـت. بر همین اساس هم‌زمان با شکل‌گیری

دولت در جهان بدون آنکه اصلا ممالک محروسه اینرانی جای خود را به دولت ایران داد و هیـچ تعلق مفهومی در مجلس اول و پس از آن بر سـر جایگزینی این مفهوم ایجاد نشـد تا زمانی که دهه‌ها بعد با ورود ایدئولوژی ناسیونالیـسم به‌ویـژه در دنیای انقلاب اکتبر روسیه برای اولین بار در ایران خلق‌سازی و ملت‌سازی‌های ایدئولوژیک بی‌پاه‌واسه و ساختمان و مفاهیم قومی و شیعی‌شدن حوزه اقوام ایرانی مطرح شد.

۶. در ادامه نوشته مبسـوط دینی‌ترکمانی درباره حکمرانی محلی و بحث مسائل محروسه و فدرالیـسم و نتایجی که نوسنده از آن برفوته است. باید یادآور شد که این ادعاها به‌هیچ‌وجه توسط و بازتاب اندیشـه طباطبایی نیست. همچنین مفهوم پراکندگی قدرت و قدرت‌های محلی در ایـران را بـدون درنظرگرفتن مفهوم آگاهی ملی و وحدت در کثرت و به تعبیر مورد اسـتفاده طباطبایی تاج دل و دل در اندیشـه اینرانشهری نمی‌توان توضیح داد؛ بنابراین ملوک‌الطوایفی یا خان‌خانی که در برخی متون در توضیح مقاطعی کوتاه از تاریخ ایران مورد اسـتفاده اند، به کار برده شده است. نمی‌توان از اندیشه طباطبایی استخراج کرد و از آن نتیجه گرفت که چون ما در ایران قدرت‌های محلی داشته‌ایم، پس نیازی به روش وارداتی فدرالیسم نداریم.

۷. دینی‌ترکمانی مدعی است بر مبنای شواهد مهم فرضیه طباطبایی یعنی عدم فهم صحیح سـنت و تجدد و نبود خودآگاهی ملی علت اصلی شکسـت ایران در حاکمیت قانون مشروطه و تأسـیس دموکراسـی اسـت و آن را به نقد گذارده اسـت. اساسـا نبض فرضیه‌ای که «نبود خودآگاهی ملی را علت شکست ایران در حاکمیت قانون و مشروطه و تأسیس دموکراسی!» که از دید طباطبایی ارتباطی با جنبش مشروطه ندارد، می‌داند. چنین گزاره‌ای با مطالعی در هیچ‌یک از آثار مرحوم طباطبایی موجود نیست. طباطبایی در توضیح نمایندگان ملت در مجلس اول ایران اشاره کرده که در عمل درک مناسـبی از مفهوم ملت و مصالح ملی داشتند. ایران نوین از دوران آگاهی ملی و امر ملی گیر نداده شـده و مجلس اول جایگاه این بیدرانشـین ایران نوین، تکوین خودآگاهی ملی نوآیین و استوارشده بر شالوده دولت جدید اسـت. اما به قول طباطبایی در نظر کار اساسی نشـده بود. پس مشکل نبود آگاهی ملی نیست بلکه فقدان مقدمات نظری اسـت.

۸. برای دینی‌ترکمانی مفهوم ایرانی مفهومی ایستا و مبتنی بر برخی تحولات سـیاسی در برخی از اسـتان‌های مرزی در تاریخ معاصر اسـت. به زبان روشـن‌تر در تاریخ معاصر و برخلاف نظر دینی‌ترکمانی نه‌تنها به دلیل سیاسـت دولت‌های پس از مشروطه بلکه به دلایل متنوع دیگری مفهوم ایرانی از جمله عدم انطباق مرزهای سـیاسی و مرزهای فرهنگی کشـور و فروپاشی دو امپراتوری بزرگ عثمانی و روسـیه تزاری و نیز ظهور گفتار مارکسـیستی از جمله رویکرد لنینی -اسـتالینی حق تعیین سرنوشـت و مسـئله ملی و ورود این گفتار و فعالیت‌های حزب کمونیست ایران و سـپس حزب توده و همچنین اسـتفاده ابزاری دولت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای و رقبای منطقه‌ای ایران، موضوع اقوام ایرانی به دسـتمایه فعالیت برخی جریان‌های مرکز و ایجاد جریان‌های چپ استالینی و دیگران در ایران مبدل شد؛ پدیده‌ای که باوجود سقوط آزاد مارکسیـسم -لنینیسم در شـوروی سابق، همچنان جریان‌های چپ‌سالار با همان مفاهیم عاریه گرفته‌شده از دیدت لینی -اسـتالینی و البته با واملگری از مفاهیم مشابه غیرقابل تحقیق می‌کنند. ویژگیها طباطبایی درباره اقوام ایرانی تراجع‌محور اسـت. به‌طور دیگر، تجربه تاریخی جوامع مختلف موجب برهیز از رویکردهای پوزیتیویسـتی و انباشت‌گرایانه و تک‌خطی و جبرگرایانه و ترمینیستی از تاریخ جوامع کوتاگون از جمله ایران می‌شود.

۹. دینی‌ترکمانی در یادداشـت خود با اسـتفاده از دکر کزینتی تجارب برخی کشورها پرسیده «آیا کدار به تجدد در این کشـورها، ابتدا به‌ساکن، از طریق تأمین نیاز شرایط برای کفت‌وگو میان سنت و تجدد و خلق دروجوش تظریه فلسفی سـیاسی تعیین‌شدن خودآگاهی ملی صورت گرفت؟».

پرسـش دینی‌ترکمانی به یک مفروض نادرسـت بنا شـده و آن اینکه کدار به تجدد در تمام کشورها و جوامع سـیر و منطقی یکسان داشته اسـت و خواهد داشت و از این حیث جمع تفاوتی میان جوامع و فرهنگ‌های گوناگون نیسـت. در یادداشـتی از پایین‌ترین سطح اینکه تاریخ غربی بالاتر کشـورهای مختلف که اساسا بر باب هیـچ جداگانه می‌توانند چنین‌چون‌هایی جمع دیـده داشـت، کوشیده اسـت این فرض را مدلل کند که همه کشورها و جوامع باید از راهی رفته باشند. اولین نکته‌ای که باید به آن توجه داشـت، این اسـت که دکر تجربیات کشورهای مختلف برای ایشان اهمیت کلیدی دارد. چون در دیدِ ایشـان گویا همه جوامع باید مسـیر یکسـانی را طی کنند. ولی از دید طباطبایی، تجربه‌های مختلف مناطق و ملل مختلف در معنای جدید آن اسـت که قبل از آن ملتی شـکل گرفته و دولت خودش را به وجود آورده اسـت. بر همین اساس هم‌زمان با شکل‌گیری

دولت به سبین و بیشتر و پیشتری از دولت‌های تاریخ‌طبلبانه بشود».

جـدای از ادعای بزرگ دینی که گویی به او رویکرد طباطبایی مطلقه و رویکرد دینی‌ترکمانی برای اقوام ایرانی قائل است و آب و احترام و منزلت! ارزانی داشته می‌شود؛ باداوری می‌شود که باز هم تقریر غلط و مبتنی بر نفهمیدن مقصود طباطبایی مبنای نوشـتار قرار گرفته اسـت. آیا طباطبایی حتی ادعا کرده یا چاه و جلال خامنـیـان مشکلات کشور حل می‌شود؟ بحث طباطبایی این است که ایران یک ملت واحد است و عناصر وحدت‌بخش آن ریشه‌های تاریخی دارند. امروزه با تکیه بر این عناصر وحدت‌بخش باید فرایند ملت‌سازی را پیش برد تا بتوانیم با حتی ناسیونالیست توسعه و وحدت را در ایران محقق کنیم. همان‌طور که اشاره شد، نظریه‌پردازانی مانند فوکویاما هم به اهمیت هویت ملی در توسـعه و مدرن‌شدن تأکید کرده‌اند. اگر قرار بود با قطعه‌قطعه کردن و مناجزه‌سازی هویتی میان اقوام ایران یک کشور به توسـعه برسد، عراق و افغانستان پس از سقاوت سیتانمر و انبوهی و پیوسگاوی که بر فدرالیسم قومی و تقسیم‌بندی قومیتی و قبیله‌ای به شدت زده‌اند، الان باید از «تان و آب و احترام و منزلت اقوام» بی‌نظیری برخوردار می‌بودند. از قضا نرخ‌نگاه نخبگان همین کشـورها تذکر داده‌اند. بحث‌ها بسـیار مفصل بود. تنها به این جملات طباطبایی و سیاسی‌ساختن هویت عراق را در بیش‌تر دارند و نیز تجربه کشورها هم نتیجه چنین رویکردی بود. جالب‌ترین نمونه کردسـتان عراق است که ابتدا قرار و خودگردان در سـطح چهار ملی اسـت. قاعدتا عرصه تصمیم و عمل در همه جای دنیا از مبادی حرکت دکتر دینی مدعی‌اند فدرالیسم در ایران موجب پیشگیری از بروز کرایش به تجزیه می‌شـود. وقتی به‌روشـنی موزع عراق را در بیش‌تر دارند و بیش‌تر دارند و نیز موجب پیشگیری از بروز کرایش به تجزیه می‌شـود. کشورهای منطقه متمایز داشت. چون اینجا ایشان باید توضیح دهند به چه دلیلی نباید تجربه عراق را مورد توجه جدی قرار دهیم؟ وانگهی، پیشـنهاد دینی‌ترکمانی (که از فدرالیسم هم جند پله فراتر می‌رود) فوق‌العاده عجیب است و از پژوهشـگری مدعی‌اند نباش بسیار بعید بود چنین پیشـنهادی را عرضه کنند. خودگردانی خوزسـتان آیا بدون پذیرفتن تعلق نفت به یک اسـتان ممکن است؟ مسائل آب و معدن و محیط زیست در استان‌های دیگر بطور اولا آن‌چنان مسائل جدی را با بخش‌گرایی حل کرد؟ با توجه به اینکه تاکید ایشـان بر فدرالیسم قومی اسـت، سؤال این اسـت که آیا دینی‌ترکمانی برای یک منطقه فدرال در نظر گرفت؟ منطق این پیشـنهاد چنین است و به رسـمیت شناختن تا کجاست؟ فرض کنیم ساکنان یک شـهر به زبانی مختلف خود سخن می‌گویند. آیا می‌توان آنها را خودگردان کرد؟ یا شـهرهای کهن و بزرگ کشور که مشکل از چند قوم و کویشـوران زبان‌های مختلف هسـتند، چه باید کرد؟ وجود ده‌ها یک بخش بزرگی از شهرهای بزرگ کشور مانند اهواز و ارومیه و کرمانشاه و زاهدان و تهران و کرج و... چنین هستند.

وانگهی، ایشـان مدعی شده‌اند چون مبنای ملی نوظاز نخواهد بود، مگر اینکه قومیت‌های مردم به این باور رسیده باشـند که از این طریق بهتر می‌توانند بسیاه دغدغه‌های‌شان را بکینند». اگر این فرض را بپذیریم؛ باید مشکل لازم می‌شد تا مفهوم دفاع و خیابان از مباحث سـیاسی و اقتصادی مرتبط با ضرورت فدرالیسـم و حق تعیین سـرنوشـت مطرح شـود و زمان محلی و... و نقش آن در توسعه و دموکراسی تاکید شـده باشد. تا جایگزین رویکردهای دیگر دینی بتوانند مؤثر باشد. آیا مردم مطالق مختلف ایران به چنین برداشـتی رسیده‌اند که بتوانیم خودگردانی را برای استان پیشنهاد بدهیم؟ از قضا تحت عنوان «تجزیه‌طلبی» نوشته‌ای را برای ایرانیان بسیار قدرتمند است و مطالبات آنها بیش از آنکه خودگردانی و فدرالیسم باشد، بهروری از رفاه و آرامش است و مطالبات آنها در حوزه مجتهد مفهوم توخالی «خودگردانی» حل‌شـدنی نیسـتند و راه‌حل‌های پیچیده‌ای دارند. آقای دینی‌ترکمانی در این نوشـته خطای دیگری را مرتکب شـده‌اند و آن به‌کارگیری مفاهیمی مانند اقلیت و قومیت درباره اقوام ایرانی اسـت که از منظر مجامعه‌شـناسی با تاریخی کارکـرد تجزیه‌طلبی‌اندیشی برای طباطبایی چنین‌کنندگی مناسبات قدرت و پیکارهای سیاسی در امر نهم‌پردازی و کار فکری اسـت. در بررسـی آثار طباطبایی دیده نشـده چنین ایرادی را به وقل پیش‌فرض‌ها و قضاوت‌ها مسـتحق بگوید. توضیح